نکته : می توان بر این عبارت تأیید آورد که : وقتی اولین نفر ده قضیه را به عنوان یک علم مطرح کرد، جامع این ده قضیه یک چیز است و وقتی امروز صدها قضیه، به عنوان یک علم شناخته شدند، جامع یک چیز دیگر است. مثلا: جامع مسائل جغرافیای ایران، سرزمین ایران است و جامع مسائل جغرافیای جهان، کل کره زمین می باشد. مرحوم حاج آقا مصطفی نیز در تأئید این فراز از عبارت امام (ره) می نویسند:

«و أیضا یشهد له: خلو الکتب المدونة فی العلوم العصریة عن ذکر الموضوع علی حدة، بل العلم عبارة عن عدة مسائل مرتبطة.

و مما یشهد له: أن کثرة المسائل و تراکم المباحث، تورث تکثر العلم الواحد إلی العلوم الکثیرة، فیکون بدن الإنسان الّذی کان موضوعا للعلم الواحد، موضوعات للعلوم المختلفة، و یتخرج من کل جامعة متخصص فی المسائل المرتبطة بعضو دون عضو بحیث تکون تلک المسائل المتسانخة معها فی العصر الأول، متخالفة بعضها مع بضع فی العصور المتأخرة.

و هذا أعظم شاهد علی أن الموضوع للعلم غیر محتاج إلیه، فلا وجه لما ارتکبه القوم فی المقام، فلیتدبر فإنه مزال الأقدام.» (پایان کلام مرحوم حاج آقا مصطفی)

۱) «فالالتزام بأنّه لا بدّ لکلّ علم من موضوع یبحث فیه عن عوارضه الذاتیّة، ثمّ التزام تکلّفات باردة لتصحیحه، ثمّ التزام استطراد کثیر من المباحث التی تکون بالضرورة من مسائل الفنون، ممّا لا أری له وجهاً.

فأی داعٍ للالتزام بکون موضوع علم الفقه هو فعل المکلّف، و أنّ موضوع کلّ علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیّة، مع أنّ الأحکام لیست من العوارض؟[1] و مع التسلیم و تعمیم الأعراض للاعتباریّات لیست کلّها من الأعراض الذاتیّة لموضوعات المسائل، فإنّ وجوب الصلاة لا یمکن أن یکون من الأعراض الذاتیّة لها بوجودها الخارجی لکون الخارج ظرف السقوط لا الثبوت، و لا بوجودها الذهنی، و هو واضح، و لا للماهیّة من حیث هی ضرورة عدم کونها مطلوبة، فمعنی وجوبها أنّ الآمر نظر إلی الماهیّة و بعث المکلّف نحو إیجادها، و بهذا الاعتبار یقال: إنّها واجبة، لا بمعنی اتصافها بالوجوب فی وعاء من الأوعیة، و وعاء الاعتبار لیس خارجاً عن الخارج و الذهن. »

نکته : این بیان طبق مبانی منطق ارسطویی، یک نوع استبعاد محسوب میشود.

۲) «هذا، مع لزوم الاستطراد فی کثیر من مهمّات مسائل الفقه، کأبواب الضمان، و أبواب المطهّرات و النجاسات، و أبواب الإرث، و غیر ذلک ..

توضیح: «الکلب نجس» و «الشمس مطهرة» مربوط به فعل مکلف نیست. و هم چنین «من مات ـ مکلّفاً کان ام لا ـ فبعض ترکته لإبنه ـ مکلّفاً کان أم لاـ » مربوط به فعل مکلف نیست. اما درباره ضمان این بحث مطرح است که آیا حکم مربوط به شخص مکلف است و یا به فعل مکلف مربوط است؟ یعنی آیا شخص مکلف،

[1]. چرا که احکام اعتباری هستند و عوارض مربوط به عالم تکوین هستند.

ضامن است و یا فعل مکلف ضمان آور است؟ و همچنین است در حدود که این سؤال مطرح می شود که آیا فعل مکلف دارای حدّ است و یا شخص مکلّف معلّق حدود می باشد؟[1]

.. أو أیّ داع لجعل موضوع الفلسفة هو الوجود، ثمّ التکلّف بإرجاع المسائل فیها إلی البحث عن أعراضه الذاتیّة له بما تکلّف به بعض أعاظم فنّ الفلسفة [۱]، ثمّ الالتزام باستطراد کثیر من المباحث، کمباحث الماهیّةو الأعدام، بل مباحث المعاد و أحوال الجنّة و النار و غیرها، أو التکلّف الشدید البارد بإدخالها فیها. »

۳) مقدمه :

«مُحَصَّلَه : (اصطلاح منطقی) قضیه محصله قضیه‌ایست که حرف نفی جزء موضوع و یا محمول آن نشده باشد و دلالت بر نفی نسبت کند و قضیه بسیطه نیز خوانند و چون با حرف سلب مرکب شود و حرف سلب جزء محمول یا موضوع و یا هر دو طرف شود قضیه را معدوله خوانند و دلالت بر رفع نسبت نکند اگر جزء موضوع باشد معدولة الموضوع و اگر جزء محمول باشد معدولة المحمول و اگر جزء دو طرف باشد معدولة الطرفین خوانند مثال محصله «انسان جماد نیست» مثال معدولة الموضوع «غیر انسان متفکر است» و معدولة المحمول «جماد غیر متفکر است»[2]

۱. محصله :
   ۱. موجبه : «الف ب است»
   ۲. سالبه : «الف ب نیست»
۲. معدوله
   ۱. معدولة المحمول
      ۱) موجبه : «الف لاب است»
      ۲) سالبه : «الف لاب نیست»
   ۲. معدولة الموضوع
      ۱) موجبه : « لاالف ب است»
      ۲) سالبه : «لاالف ب نیست»

---

[1]. « اذا لا وجه لالتزامهم بانّ موضوع علم الفقه عمل المکلف مع أنه لا ینطبق علی کثیر من مسائل الفقه، مثل مسائل النجاسات و المطهرات، و کثیر من احکام الضمانات و الإرث و الاحکام الوضعیة .. الی غیر ذلک؛ بداهة ان مسألة «الکلب نجس» حکم برأسه وجد هناک مکلف ام لا و کذا «الشمس مطهّرة» حکم برأسه و کذا مسألة «من مات ـمکلفا کان ام لاـ فبعض ترکته لابنه ـ مکلفا کان ام لا ـ و مقدار آخر لبنته کذلک، و حصّة لزوجته» و هکذا .. الی غیر ذلک من الامثلة التی لا ینبغی الاشکال فی کونها مسائل فقهیة مع أنّه لم یکن الموضوع فیها عمل المکلف.» *جواهر الاصول :* ج ۱ ص ۳۰

[2]. از *اساس الاقتباس* ص ۶۷ ؛ *فرهنگ معارف اسلامی* ج۳ ص ۱۷۱۱ و *المنطق* ص ۱۶۳

۳. معدولة الطرفین

۱) موجبه : «لاالف لاب است»

۲) سالبه : «لاالف لاب نیست»

«هذا، مع أنّ کثیراً من العلوم مشتمل علی قضایا سلبیّة بالسلب التحصیلیّ، و التحقیق فی السوالب المحصّلة أنّ مفادها هو قطع النسبة و سلب الربط، لا إثبات النسبة السلبیّة، کما أوضحناه بما لا مزید علیه فی مباحث الاستصحاب.»

نکته : پس در این قضایا از نبودن عرض بحث میشود و نه از وجود عرض ذاتی.

«فتحصّل ممّا ذکرنا: أنّ دعوی کون موضوع کلّ علمٍ أمراً واحداً منطبقاً علی موضوعات المسائل و متّحداً معها، غیرُ سدیدة.»

۴) شاهد دیگر بر سخن امام آن است که مرحوم شهید مصطفی خمینی به آن اشاره دارد.

« ثم إن الّذی یلجئه إلی الإنکار المزبور عدم إمکان تصویر الموضوع بالمعنی المعروف بینهم: «من أنه ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیّة. و نسبة الموضوع إلی موضوع المسائل نسبة الکلی إلی مصادیقه، و الطبیعی إلی أفراده»ضرورة أن من العلوم ما هو المتحد موضوع علمه و مسألته ذاتا و عنوانا، کعلم العرفان، بل و الفلسفة العلیا لأن موضوعه «الوجود» بالوحدة الشخصیة لا الوحدة السنخیة فإن الوجودات لیست عند المحققین منهم متباینات. و من العلوم ما هو موضوعه الکل، کعلم الجغرافیا، و لا یکون کلیا.»